

شاخص ولایت

انقلاب فرهنگی و توسعه در اندیشه امام راحل «ره»



❖ دکتر نعمت‌الله باوند

عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

اشاره

با توجه به مبانی اعتقادی و فرهنگی عمیق دین مقدس اسلام و انقلاب اسلامی مبنی بر لزوم تحقق ارتباط میان تفکر دینی با عرصه‌های زندگی اجتماعی و سیاسی مسلمانان، مسئله تحقق انقلاب فرهنگی ژرف و به‌دنبال آن، توسعه سیاسی متعادل و همه‌جانبه اسلامی و در تمامی عرصه‌های علمی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی از اهمیت و اولویت خاصی برخوردار است و چون در شرایط حاضر، جهان غرب که از تمدنی پیشرفته و نیرومند، اما نامتعادل و بحران‌زا برخوردار است و از این رو بیشترین تأثیر سرنوشت‌ساز مادی و حتی فکری را در عرصه روابط بین‌الملل از خود به‌جا می‌گذارد، ناگزیر در ابتدا نگاهی هرچند به نسبت طولانی به عمق تحولات و مبانی فکری و تاریخی آن در عصر جدید می‌اندازیم تا با درک ماهیت و ویژگی‌های تفکر و تمدن غالب مغرب‌زمین در جهان معاصر بیش از پیش به راز و رمز انقلاب فرهنگی موردنظر انقلاب اسلامی که باید براساس اصول و مبانی خالص اسلامی صورت پذیرد، بصیرت و وقوف یابیم.

با توجه به ماهیت تفکر و تمدن جدید غرب که در قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی آغاز و تاکنون ادامه دارد، همه دستاوردهای عظیم فناوری آن دیار که جهان غرب و بلکه بشری را در آستانه تشکیل دهکده کوچک و واحد جهانی قرار داده است، همه مبتنی بر دو انقلاب عظیم فلسفی و علمی از دوره رنسانس تاکنون بوده است.

بنا به اظهار برخی متفکران برجسته غرب تحول و انقلاب علمی و صنعتی بزرگ مغرب‌زمین که با دانشمندان بزرگی چون «گالیله»، «کپلر» و «هاروی» آغاز و تاکنون ادامه دارد، خود مبتنی بر انقلاب فلسفی خاصی بوده است که بزرگ‌ترین به‌وجودآورندگان آن در قرون شانزدهم و هفدهم دو فیلسوف برجسته یعنی «رنه دکارت» فرانسوی و «فرانسویس بیکن» انگلیسی هستند. این دو متفکر با ارائه اندیشه فلسفی خاص که در آنها نگاهی جدید به سه قلمرو جهان‌شناسی، انسان‌شناسی و الهیات دارد، به تدوین روش‌شناسی «علم جدید» در همه رشته‌های مختلف آن از علوم تجربی تا ریاضیات اهتمام ورزیدند. به‌دنبال ارائه چنین چارچوب فلسفی خاص که در درون آن نگاه به علم از صورت «کیفی» و تنها «مابعدالطبیعی» قرون وسطایی خود خارج و در تقابل با آن به وجه «کمی» و «ریاضی» و جدید آن توجه شد.

انقلاب بزرگ صنعتی نخست در کشور انگلستان و بعد در سایر کشورهای اروپا و امریکای شمالی به‌وقوع پیوست و ادامه آن در زمان ما منتهی به ظهور دستاوردهای عظیم فناوری کنونی شد. اما با توجه به مبانی فلسفی «علم جدید» که براساس اعتقاد به مکتب «اصالت بشر (اومانیزم)» در برابر مکتب مبتنی بر اصالت «تعبد و ایمان صرف» در قرون وسطی قرار دارد، امروزه جهان غرب در دو ساحت تفکر و زندگی دچار بحران شده است؛ به نحوی که این بحران حتی در اعتبار نظری علم جدید نیز تشکیکی جدی وارد ساخته است. چنانکه فیلسوف و دانشمندی چون «برتراند راسل» در قرن حاضر به صراحت می‌گوید: «هیچ چیز در خور یقین نیست» و علوم تنها اعتبار عملی و تکنولوژیک دارند و یا فیلسوف انگلیسی، «کارل پوپر» به صراحت اعلام می‌کند که علم نمی‌تواند معرفت به ماهیت پدیده‌های طبیعت

بباید بلکه تنها شامل سلسله حدس‌هایی است که در ارتباط با شناخت طبیعت «آزادانه» از سوی دانشمندان علوم طبیعی فرض و ارائه می‌شود. از این رو، به زعم وی، علوم بشری هیچ‌گونه اعتبار یقینی و عینی ندارد. به همین جهت بسیاری از متفکران معاصر غرب به انتقاد جدی از ماهیت و اعتبار علوم و تمدن جدید غرب مبادرت ورزیده‌اند.

«راسل» با توجه به رشد سریع و کمی علوم جدید و به علت مشکلات و تعارضات ناشی از آن در جهان غرب و معاصر هشدار می‌دهد که چون علم جدید مبتنی بر فلسفه و جهان‌بینی معتبری نیست و بلکه مبتنی بر مکتب «شک و تردید» است، دارای اعتبار نظری و عینی نیست. وی پیش‌بینی می‌کند که تمدن آینده انسانی «تمدن مورچه‌ای» خواهد بود که در آن آدمیان همچون زنبور کندوی عسل به نوعی تقسیم کار یکنواخت و تنها مکانیکی ملالت‌آور دچار می‌شوند.

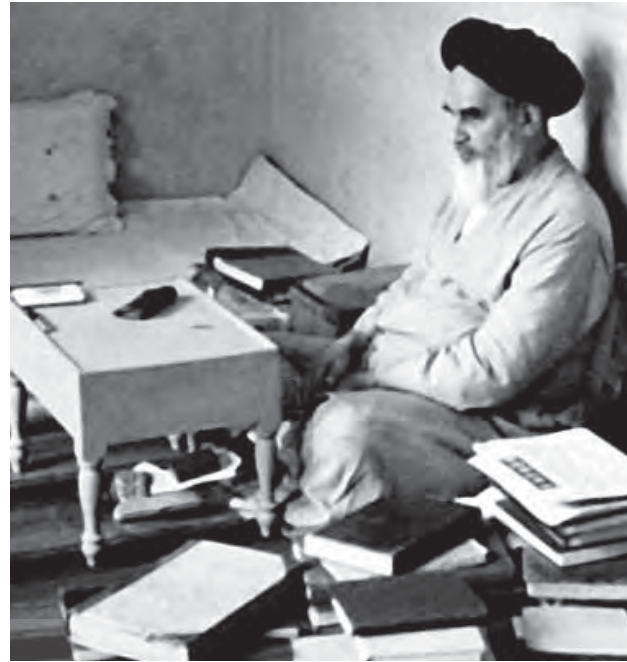
همچنین به زعم برخی متفکران دیگر مغرب‌زمین انسان در جهان فراصنعتی و پست‌مدرن آینده بدون قدرت انتخاب و حتی اندیشه آزاد تنها مجبور به انجام وظایف ازپیش‌تعیین‌شده ماشینی خود توسط دانشمندان و تکنوکرات‌های متخصص خواهد بود. در چنین شرایطی البته زندگی انسانی و معنوی او که ریشه در جهان غیرمکانیکی و مابعدالطبیعی دارد، معنا و غایت انسانی و معنوی خود را از دست می‌دهد و با نوعی بحران فکری و عملی بزرگ مواجه خواهد شد که در نهایت منتهی به ظهور نوعی موجود «تک‌ساختی» مصرف‌کننده انبوه تولیدات مادی می‌شود؛ چنانکه امروز ما این واقعیت را در غرب پیشرفته شاهدیم. البته در این صورت تفکر و فرهنگ زایل می‌شود؛ به نحوی که آدمیان به «فرهنگی با درجه صفر» و یا نوعی انجماد فرهنگی و روانی افسردگی بخش مبتلا خواهند شد. چنین وضعیت رقت‌بار بشری در برخی آثار هنری و رمان‌های نویسندگان معتقد به مکتب «پوچی» در قرن حاضر به‌خوبی مشهود است. بنابراین باید به این نکته اساسی و بنیادین وقوف کامل یافت که هر نوع پیشرفت علمی در نتیجه توسعه صنعتی و نیز اجتماعی و سیاسی در گرو ارائه یک جهان‌بینی اعتقادی و فلسفی خاصی است که در درون آن باید تعریف ویژه‌ای از انسان،

جهان و رابطه میان آن دو و در نهایت با مبدأ هستی یا جهان ماوراءالطبیعه ارائه شود.

همچنان که بیان شد، جهان غرب در عصر جدید در واکنش به تفکر و تمدن عقب‌مانده قرون وسطایی نظام مستبد کلیسا تمام نگرش خود را براساس مکتب «اصالت بشر» و «مادیت» قرار داد. از این رو، باوجود برخی پیشرفت‌های بزرگ فلسفی و علمی و اجتماعی سرانجام به علت اعوجاج و عدم تعادل در جمع میان دو نگرش معنوی و مادی از هستی و انسان در نگاه خود به انسان و جهان سرانجام در تمامی عرصه‌های گوناگون فلسفی، علمی، زیست‌محیطی و در ارتباط انسان با انسان و رابطه جوامع نیرومند غرب با دیگر ملل عالم دچار سلسله بحران‌های عمیق شده است؛ به نحوی که به‌وجودآورندگان اندیشه دموکراسی و اتقان منشور جهانی حقوق بشر امروزه خود بزرگ‌ترین عاملان سلطه و نقض‌کنندگان حقوق همه ملل عالم و حتی در درون خود جوامع غربی نسبت به اقلیت‌های اعتقادی و نژادی هستند.

به همین سبب، به زعم بسیاری از متفکران قرن حاضر در غرب آینده جهان ادامه چنین تمدنی نخواهد بود، چنانکه «آندره مالرو» نویسنده برجسته و دولتمرد نامی زمان دوگلد در فرانسه می‌نویسد: «قرن آینده یا نخواهد بود و یا مذهبی خواهد بود.»

از سوی دیگر در عصر ارتباطات و تشکیل دهکده کوچک و واحد جهانی تمدن انسانی علاوه بر اعتقاد به جهان‌بینی و فلسفه‌ای متعادل الهی انسانی - نه آنچه‌ان فلسفه‌ای که در قرون وسطی و یا عصر جدید غرب به نحوی نامتعادل و افراط و تفریط‌آمیز آدمیان شاهد آن بوده‌اند - نیاز به تفاهم و رعایت حقیقی حقوق همه ملت‌های جهان دارد که این خود با اصل تشنج‌زدایی بین‌المللی کامل سازگار است؛ در حالی که کشورهای غربی و به‌ویژه آمریکا امروزه هنوز با طیفیانی ارتجاعی و جاهلانیه در برابر این مقتضیات عصر جدید، عامل سلطه، استثمار و در نتیجه تشنج جهانی است و این درحالی است که برخی از متفکران و حتی سیاستمداران منتقد و واقع‌بین غربی متوجه این تناقض و گذشته‌گرایی سیاسی دولتمردان جهان غرب و فقدان واقع‌بینی آنها نسبت به واقعیات بزرگ جهان معاصر شده‌اند



چنانچه مدیران اجرایی و مسئولان دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی تنها به کسب مبانی فکری جهان غرب آن‌هم با اعتقاد به حجیت کامل آن و تحقق و اقتباس یکسویه و نامتعادل توسعه مادی از جهان غرب اکتفا کنند، بعد از سال‌ها کشوری خواهیم داشت همانند کشورهای کره جنوبی، تایوان و مالزی که با وجود برخی پیشرفت‌های بزرگ فنی و علمی هرگز نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای همه‌جانبه معنوی و مادی نظام اسلامی و امت بزرگ اسلام باشد.

و در این مورد به آنها هشدارهایی جدی داده و می‌دهند.

با توجه به مباحث مذکور برای تحقق توسعه‌ای همه‌جانبه و نه یک بعدی و کاملاً مادی و نامتعادل؛ آنچنان‌که در تمدن حاضر غرب شاهد آن هستیم، ما باید در ابتدا برای ارائه تعریف جدید از انسان، جهان و رابطه این دو با یکدیگر و نیز با مبدأ هستی با استفاده از منابع اصیل قرآنی و روایی و نیز با استفاده از برخی علوم انسانی کنونی به طرح و تدوین یک نظریه جامع فلسفی مبادرت ورزیم که در آن به نحو متعادل و همه‌جانبه، تعریفی جدید و اصیل از انسان و خدا و جهان تدوین شود. این خود نیاز به ارتقا و تقویت کیفی و همه‌جانبه در عرصه تحقیقات بنیادین در رشته‌های علوم انسانی؛ به‌ویژه در عرصه فلسفه و نگارشی فلسفی به علم (فلسفه علم) داریم و این حقیقتی است که غریبان هم‌اکنون سخت به آن توجه نموده‌اند تا با تدوین و طرح یک چارچوب معرفتی صحیح از هستی، علوم پیشرفته موجود را از صورت یک‌بعدی و مبتنی بر فلسفه اصالت ماده خارج سازیم تا با استفاده متعادل و انسانی از دستاوردهای عظیم فناوریانه بشر کنونی از بحران موجود فکری، اخلاقی و سیاسی و زیست‌محیطی رهایی یابد. در کشور ما بسیاری از متخصصان علوم پایه و فنی به علت فقدان بینش فلسفی و ناآگاهی نسبت به علوم انسانی متوجه این جنبه از تحقیقات اساسی برای پی‌ریزی یک توسعه همه‌جانبه انسانی نبوده، تنها تصور می‌کنند که با تحقق و فراگیری فناوری و علوم پایه و فنی از جهان غرب و استفاده متداول از دستاوردهای آن در بخش‌های مختلف کشور می‌توانند به توسعه موردنیاز کشور اسلامی خود دست یابند.

از سوی دیگر برخی نظریه‌پردازان غربی و جهان چون «هانتینگتون»، «فوکویاما» و به‌ویژه «تافلر» به علت فقدان آگاهی کافی به مبانی اعتقادی و فلسفی تمدن معاصر غرب و جهان کنونی نمی‌توانند ریشه‌های تناقض و بحران جهان معاصر را به صورت عمیق ارزیابی و به ارائه راه‌حلی همه‌جانبه اهتمام ورزند و بنابراین تنها به تحلیل روبنایی علمی و اقتصادی و سیاسی از جهان معاصر بسنده می‌کنند.

به همین علت، جهان امروز با وجود پیشرفت

محیرالعقول علوم در عرصه فناوری با یک بحران همه‌جانبه اعتقادی، اخلاقی، سیاسی و اقتصادی دست به گریبان است؛ چنان‌که «برژینسکی» در گردهمایی عده‌ای از متفکران و دولتمردان غرب در کشور اتریش اظهار می‌دارد که مغرب‌زمین هم‌اکنون به علت اعتقادات صرف مادی و مبتنی بر مکتب نسبیست در ارزش‌های فکری و اخلاقی دچار یک بحران اعتقادی، اخلاقی، اقتصادی و سیاسی شده است. از این روی در کتاب خارج از کنترل برای خروج تمدن غرب از این بن‌بست، اعتقاد به یک اصول‌گرایی مطلق‌گرایانه اعتقادی و ارزشی را ضروری و آن را پیشنهاد می‌کند.

با توجه به نکات یادشده، به نظر اینجانب مهم‌ترین اولویت تحقیقاتی موردنیاز کنونی کشور برای تحقق تفکر و تمدن بزرگ اسلامی در آینده نیاز به تقویت بنیان‌های نظری علوم انسانی و به‌ویژه رشته فلسفه و ارائه یک تعریف جدید متناسب با مقتضیات جهان معاصر آن هم براساس اصول و سنت‌های اصیل اسلامی و گذشته - نه آنچنان که برخی مدعیان متجدد غرب‌گرایی عصری کردن اندیشه دینی توهم و پیشنهاد می‌کنند- از جهان هستی و رابطه انسان با انسان و طبیعت و در نهایت با مبدأ غیب داریم. از این رو، حضرت امام خمینی (قدس سره) با ژرف‌بینی خاصی فرمودند: «تمام علوم؛ چه علوم طبیعی و چه علوم غیرطبیعی باشد، آنکه اسلام می‌خواهد، آن مقصدی که اسلام دارد این است که تمام اینها مهار بشود به علوم الهی و به توحید بازگردد.»

در اینجا برای اینکه به ژرفای این سخن بزرگ معظم‌له وقوف کامل یابیم، نظر یکی از بزرگ‌ترین فیزیکدانان و جهان‌شناسان تمام تاریخ علم مغرب‌زمین یعنی «ماکس پلانک» را در نیمه اول قرن حاضر متذکر می‌شویم: «به این ترتیب به جایی می‌رسیم که علم حدودی را که از آنها نمی‌تواند تجاوز کند معین می‌نماید و در عین حال نواحی دیگری را نشان می‌دهد که از حوزه فعالیت وی خارج است... نقطه عزیمت ما از سرزمین یک علم خصوصی بود و در ضمن به یک رشته مسائل رسیدیم که همه جنبه فیزیکی خالص داشتند، ولی در پایان کار از جهانی که فقط جنبه حسی داشت به یک جهان واقعی متافیزیک رسیدیم.»

البته تحقق سخن حضرت امام (قدس سره)

مبنی بر لزوم بازگشت همه علوم به علم شریف توحید نیازمند تحقق «انقلاب فرهنگی» بزرگی است که متأسفانه تاکنون در عرصه دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی تحقق نیافته است و در این میان، غالب اساتید رشته‌های فلسفه و الهیات و عرفان که می‌بایست تاکنون به تدوین چارچوب و تعریف دقیقی از نگرش اسلام در خصوص جهان‌بینی فلسفی متناسب با تفکر و تمدن معاصر جهان برای هدایت علوم پایه و فنی اهتمام می‌ورزیدند، با بی‌تفاوتی و سکوت از اهتمام به چنین مسئله سرنوشت‌سازی خودداری کردند و حتی برخی از آنها با وجود اعتقادات دینی و آشنایی با تفکر جهان غرب، حضور در چنین عرصه حیاتی و ارتباط غیرمستقیم و علمی با عرصه حکومت و سیاست کشور اسلامی را نوعی کار «ایدئولوژیک» و سیاسی صرف تلقی کردند.

از سوی دیگر، با وجود چنین خلأ و فقر فرهنگی، برخی از اساتید علوم اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که فاقد فهم عمیق نسبت به مبانی فلسفی برای ایجاد چارچوب موردنیاز انقلاب فرهنگی در این سرزمین الهی هستند، تحت‌تأثیر مکاتب اجتماعی و سیاسی غرب با طرفداری از بینش و فرهنگ علوم انسانی غرب، مروّج غربگرایی در عرصه علوم انسانی و سیاسی‌اند و در این میان، برخی از متخصصان علوم پایه و فنی که مطالعاتی آزاد در مباحث فلسفی و دینی دارند، با تلاش در «عصری کردن معرفت دینی» سعی در انطباق اسلام با مکتب «نتوپوزیسم» غرب - که در واقع مروّج مکتب «ماتریالیسم جدید و علمی» است - دارند و یا در این جهت گروه‌کثیری از عالمان علوم پایه و فنی به صورت سطحی و شخصی معتقدند که علوم مذکور هیچ ارتباطی با رشته‌هایی چون فلسفه و به‌ویژه عرفان و الهیات و دین ندارند و بلکه در تباین و تخالف با علوم مذکور هستند و خود دارای قلمروی کاملاً مستقل‌اند.

چنین بینش مادی و حسی هم‌اکنون در میان بسیاری از دانشجویان و برخی اساتید علوم پایه و فنی و همچنین علوم اجتماعی و سیاسی به‌علت فقدان و حضور یک جریان نیرومند و مترقی فرهنگ اسلامی که در گذشته با متفکران و بزرگانی چون علامه طباطبایی، استاد شهید مطهری و... چنین بینش اصیل و

بنیادین را برای نسل گذشته فراهم کردند و این تلاش عظیم فرهنگی در انطباق متعادل تعلیم عالیه اسلام با مقتضیات عصر جدید خود زمینه فرهنگی موردنیاز را برای تأسیس حکومت و انقلاب اسلامی در دو دهه گذشته به‌وجود آورد، ندای اقتباس کامل تفکر و تمدن غرب از جمله توسعه فرهنگی، اقتصادی و سیاسی و همچنین کسب علوم جدید و حتی بینش برخی مکاتب فلسفی و الحادی و اومانیستی مغرب‌زمین را در برخی مراکز دانشگاهی و پژوهشی سر داده‌اند و به این وسیله جامعه اسلامی ما را با یک بحران فرهنگی و فکری ژرف و ریشه‌دار مواجه ساخته‌اند و در این میان، برخی عالمان علوم پایه و فنی و نیز گروهی از مدیران مراکز پژوهشی و اجرایی کشور به‌علت سنخیت رشته تخصصی خود با علوم مادی به نحوی غیرصحیح هنوز همانند قرن هجدهم و نوزدهم اروپا توهم می‌کنند که علوم جدید مادی مغرب‌زمین دارای ارزشی مطلق و کاملاً عینی است، در حالی که در قرن حاضر برخلاف پندار بسیاری از آنها که سعی در تفسیر نامتعادل میان دین و حقایق ماوراءالطبیعی براساس علوم جدید مادی غرب دارند، بسیاری از فیزیکدانان و جهان‌شناسان بزرگ غرب همچون «ماکس پلانک»، «اینشتین» و به‌ویژه «جینز»، «ادینگتون» و... سعی کامل در انطباق و تفسیر مبانی علم فیزیک جدید با برخی حقایق متافیزیکی و حتی عرفانی دارند که در اینجا ما تنها به ذکر گفتار یکی از این بزرگان و دانشمندان متعادل و عالی‌قدر اروپا - یعنی ادینگتون - مبادرت می‌ورزیم: «از این دورنما ما یک جهان روحانی را در کنار جهان فیزیکی تشخیص می‌دهیم» و درست در چنین شرایط فکری جهان معاصر، برخی متجددان غرب‌گرای داخلی مدعی اقتباس فرهنگ و الگوی توسعه نامتعادل معاصر جهانی هستند و به این وسیله دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی کشور را با وجود برخی پیشرفت‌های علمی و فنی اخیر که اصلاح و تکمیل آن به صورتی متعادل و همه‌جانبه بسیار ارزشمند و مغتنم است، با بحرانی فرهنگی و اسلامی مواجه ساخته‌اند؛ به نحوی که بارها رهبر فرزانه انقلاب باشکوه از روند کار دانشگاه‌ها و مراکز مربوطه خواستار اسلامی‌شدن دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی شده‌اند و تصریح کرده‌اند که

سرنوشت آینده کشور بستگی به همین تحقق اسلامی‌کردن دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی مربوط دارد. اما در پاسخ به چنین خواست بنیاد و ضروری بسیاری از مسئولان دانشگاه‌ها تصور می‌کنند که تنها با صدور چند آیین‌نامه صوری و یا اجرایی و اداری می‌توان به انجام چنین مسئله خطیر مبادرت ورزید؛ غافل از آنکه مسئله اسلامی‌شدن دانشگاه‌ها در مرحله نخست با ایجاد تحولی فرهنگی و فکری در عرصه علوم فلسفی و دینی و انسانی و بعد با تکمیل و هدایت علوم پایه و فنی - آن هم با فهم ارتباط این علوم مادی با برخی مبانی معنوی و نظری علوم فلسفی و انسانی که خود می‌تواند منجر به تحقق توسعه‌ای همه‌جانبه در همه عرصه‌های فرهنگی، اقتصادی، علمی و سیاسی شود - ممکن و میسر است تا به این وسیله کشور اسلامی ما قادر به رفع مشکلات و نیازهای مادی و همچنین معنوی خود و بلکه امت بزرگ اسلام شود تا بتواند در دنیای به‌بن‌بست‌رسیده و بحرانی و متناقض جهان کنونی که دچار تعارضاتی ریشه‌ای در همه عرصه‌های فلسفی، علمی، اخلاقی، سیاسی و زیست‌محیطی است، با پی‌ریزی یک تمدن متعادل و بزرگ اسلامی در آینده‌ای نه‌چندان دور که امروزه سخت موردنیاز جامعه بشری است، منادی رهایی بشر از بن‌بست و بحران موجود در تمدن مبتنی بر پیشرفت و آشوب و یا علم و توحش مدرن معاصر شود. اما چنانچه مدیران اجرایی و مسئولان دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی تنها به کسب مبانی فکری جهان غرب آن‌هم با اعتقاد به حجیت کامل آن و تحقق و اقتباس یکسویه و نامتعادل توسعه مادی از جهان غرب اکتفا کنند، بعد از سال‌ها کشوری خواهیم داشت همانند کشورهای کره جنوبی، تایوان و مالزی که با وجود برخی پیشرفت‌های بزرگ فنی و علمی هرگز نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای همه‌جانبه معنوی و مادی نظام اسلامی و امت بزرگ اسلام باشد.

مقاله پیش رو برگرفته از منبع زیر است:

- راه انقلاب (مجموعه مقالات پژوهشی درباره انقلاب اسلامی)، به اهتمام: کمیته پژوهش و مطالعات ستاد دهه فجر انقلاب اسلامی، جلد اول: ۳۲۶-۳۱۷.